



عکس: نسیم تقیانی / شهرود

همه که هنوز مبهوت زلزله و آوار هستند خودش دارد آوار روی خانه‌اش را برمی دارد، می گوید: مادر خانه هفت نفر بودیم و خانه کامل خراب شد، اما خدا را شکر خودم و زن و بچه‌هایم سالم هستیم، خانه را دوباره می‌سازیم، مگر قبلا با دست خالی ساختیم یک بار دیگر هم می‌سازیم.

اصرار دارد از جمعیت هلال‌احمر تشکر کند: امداد رسانی خیلی خوب بود، فقط دوساعت بعد از زلزله بیرون بودیم و تا ساعت دو برای همه چادر نصب کردند و تمام خانواده‌ها را در چادرها جا دادند. از همان اول هم مدیران شان این‌جا بودند، من خودم اول باورم نمی‌شد که این‌طور به ما برسند، اما در این چند روز هیچی برای ما کم نگذاشتند.

زنی که بچه‌هایش کوچک هستند به دنبال امدادگران می‌دود و برای فردا شیر خشک می‌خواهد، برخلاف محمود عصبانی است و می‌گوید: تا الان همه چیز خوب بوده و به ما کمک کردند، اما از این به بعد چقدر؟ یا حلوا حلوا گفتن دهن شیرین نمی‌شود، امدادگران که برون برای بچه‌ها شیر خشک و پوشک از کجا بگیریم؟ خانه‌ام خراب شده، شوهرم پارسل مرده و الان بدون خانه با ۵ تا بچه کوچیک قد و نیم قد ماندم و اصلا نمی‌دانم باید چه کار کنم؟ روی زمین مردم کارگری می‌کنند، خودمان نه زمین داریم نه باغ، وسایلم هم همه زیر آوار ماندند و هیچ چیز نداریم. تمام روستاها اوضاع شان همین است، خانه‌ها بیشتر کاهگلی بوده‌اند و تخریب شده‌اند، همه بلافاصله بعد از زلزله در چادرهای جمعیت هلال‌احمر مستقر شده‌اند، چادر، وسایل گرمایشی، پتو و غذا میان شان توزیع شده است. خودمان همه یا به صورت سرپایی مداوا شده‌اند یا به بیمارستان‌های بجنورد منتقل شده‌اند، اما همگی از آینده‌ای که جلوی روی شان است می‌ترسند، از این که حالا که ماموریت جمعیت هلال‌احمر به پایان رسیده و اسکان موقت انجام شده بعد از این باید چه کار کنند آن هم در سرمای عجیب منطقه که چشم بر هم زدنی دوباره از راه می‌رسد.

باید به بجنورد برگردیم، سوار خودرو می‌شویم و در راه برگشت هنوز هم از کنار روستاهایی می‌گذریم که از زلزله آسیب دیده‌اند، جلوی یکی از خانه‌هایی که خراب شده سگی خیلی آرام روی زمین دراز کشیده و چند پسر بچه کنارش دارند بازی می‌کنند، بچه‌ها بلند بلند می‌خندند و کامل بی‌خیال خانه خراب‌شان شده‌اند، خودرو را که می‌بینند به دنبال مان راه می‌افتند و بلندتر می‌خندند و داد می‌زنند که «خاله از ما عکس بنده!» و فکر می‌کنیم نهایت کاری که از دست‌مان برای این بچه‌ها برمی‌آید شاید همین باشد. آقای جنگلیان هم حسایل پای این کارهای ما شده، ترمز می‌زند و عکاس‌مان به سراغ عکس انداختن از بچه‌ها می‌رود، داد می‌زند و خواهر شان را هم صدا می‌زند تا برای عکس گرفتن از چادر بیرون بیاید، ژست می‌گیرد و فقط می‌خندند، آن قدر قشنگ می‌خندند که فکر می‌کنیم شاید همین خنده‌ها کافی باشد که فکر کنیم هر قدر هم زمین قهرش گرفته باشد خدا حسابی حواش به این تکه بهشتی که روی زمین جا گذاشته هست.

## گزارش «شهرود» از مناطق زلزله زده خراسان شمالی:

# خانه خراب شدیم، اما زود به دادمان رسیدند!

را از زیر آوار بیرون کشیده، دایم زیر لب دعا می‌خواند و به امدادگر همراهان اشاره می‌کرد و به زبان خودش قربان صدقه پسر می‌رفت، برای خودش هم عجیب بود که بلافاصله بعد از زلزله نیروهای امدادی رسیده‌اند، شوهرش را روی روبراه کرده‌اند و برای‌شان چادر زده‌اند و شب را در چادر خوابیده‌اند. حالا از من می‌خواهد که کمک کنم تا خانه را دوباره بسازد، اصرار می‌کند که خودش بنایی بلد است و فقط کافی است مصالح برایش چیزی که عنوان وسیله سالم را می‌توان به آن داد تکمالی محلفه گل‌گلی فرمز است که یک گوشه از زیر خاک‌ها بیرون زده است.

بچه‌هایش خیلی وقت است از روستا رفته‌اند و او با شوهر بیمارش تنها زندگی می‌کنند، زلزله که آمده هر دو خواب بوده‌اند و یک تنه شوهرش

که همراهش بروم تا خانه‌اش را به من نشان دهد. پیرزن فکر می‌کند دختر مویایل به دستی که کاور هلال‌احمر پوشیده حتما آدم مهمی است و می‌تواند از او بخواهد برایش کاری کند. دلیم نمی‌آید توی ذوقش بزنم و بگویم، به خیرنگار زلزله در حال جیغ‌و‌داد و بازی هستند، نمی‌رود و از کنار پای مادرش تکان نمی‌خورد. کافی است یک بار به چشمانش نگاه کنی تا بفهمی ترس عجیب آن‌جا خوش کرده است.

در حال تلاش برای به حرف آوردن علیرضا بودم که پیرزنی که لباس محلی پوشیده به سمت می‌آید، دست‌ان را می‌کشد و با زبان کردی سعی می‌کند چیزی را به من بفهماند، راه افتادم، زلزله در حال منظورش را بفهمم فایده ندارد که در همین حین یکی از امدادگران هلال‌احمر به کمک می‌آید و حرف‌هایش را برایم ترجمه می‌کند و این که دارد تلاش می‌کند به من بفهماند

زخم‌های ریزی است که حالا خون بر روی‌شان خشک شده، هر دو دستش را مشت کرده و ناخنش را محکم توی مشتش فشار می‌دهد، زهرا می‌گوید از شب زلزله دایم دستش را مشت می‌کند و حتی یک کلمه هم حرف زده است، حتی برای بازی هم پیش دیگر بچه‌های روستا که فال‌غ از زلزله در حال جیغ‌و‌داد و بازی هستند، نمی‌رود و از کنار پای مادرش تکان نمی‌خورد. کافی است یک بار به چشمانش نگاه کنی تا بفهمی ترس عجیب آن‌جا خوش کرده است.

در حال تلاش برای به حرف آوردن علیرضا بودم که پیرزنی که لباس محلی پوشیده به سمت می‌آید، دست‌ان را می‌کشد و با زبان کردی سعی می‌کند چیزی را به من بفهماند، راه افتادم، زلزله در حال منظورش را بفهمم فایده ندارد که در همین حین یکی از امدادگران هلال‌احمر به کمک می‌آید و حرف‌هایش را برایم ترجمه می‌کند و این که دارد تلاش می‌کند به من بفهماند

به جمعیت هلال‌احمر بجنورد رسیدیم. همه در تکاپو بودند و درخواست ما برای رفتن به روستاهای زلزله زده آنقدرها هم مورد استقبال قرار نگرفت و در نهایت بعد از کلی چانه‌زنی یکی از نیروهای جنگلبانی که به خاطر زلزله به کمک جمعیت هلال‌احمر از دیگر بچه‌های روستا که فال‌غ از روستاهای زلزله زده از جاده فرعی شد تا حداقل یک ساعت زودتر از مسیر عادی به این روستاها برسیم، برای ما توضیح داد جاده‌ای که برای رفتن به روستاهای زلزله زده این که بسیار سرسبز و زیباست نسبت به جاده آسفالت خلی خیلی کوتاه‌تر است، اما آنقدرها هم جاده راحتی نیست و در طول راه از خیلی از روستاهایی که زلزله شبه‌شب لرزانه بودشان را می‌گذریم و راه افتادم، زیبا شاید برای توصیف راهی که از آن می‌گذشتیم کم باشد، جاده کوهستانی پیچ‌درپیچ را هر قدر جلوتر می‌رفتم زیبایی‌ها چند برابر می‌شدند، تا چشم کار می‌کرد همه جا سبز بود، اردیبهشت فصل کار کشاورزان در روستاهای بجنورد است و زمین‌ها سبز از عذس و گندم پوشیده بودند. لاله‌های سرخ هم کم نبودند و تاکستان‌های انگور که فراوان دو طرف جاده را سبز کرده بودند.

راننده برای‌مان توضیح داد که کار اصلی بیشتر روستاییان این منطقه کشاورزی است و این روستاها کوهستانی و سردسیر هستند و زمستان‌شان را نمی‌شود فقط سه ماه دانست و روزهایی که سرما در این روستاهای کوهستانی جولان می‌دهد، کم نیستند. خیلی زود به روستاها رسیدیم، روستاهای کوچکی که در حاشیه جاده خاکی روی تپه‌ها سر علم کرده بودند و دور تا دورشان بر بود از زمین‌های کشاورزی، از همین جا بود که زلزله نشان دادن رخ زشتش را شروع کرد، دیوار کاهگلی خانه‌ها ریخته بود و چادرهای هلال‌احمر تک و توک وسط خرابی‌ها برپا شده بودند. مردم هم همه مستاصل و درمانده جلوی چادرها یا کنار خانه‌های آوار شده ایستاده بودند و حال می‌شد فهمید تمام این سبزه‌های زیبا شاید حالا برای هیچ کدام‌شان قشنگ نباشد.

**خانه خراب شدم**  
زهرا خانه‌اش در روستای قصر فجر است و شاید بهتر باشد که دیگر بگویم بود، گوشه چادر نشست و وقتی نگاهش می‌کنی به خوبی می‌فهمی زانوی غم بغل گرفتن را چطور می‌شود توصیف کرد. زبان که باز می‌کند در جواب سوالم که چه شده فقط تکرار می‌کند که خانه خراب شدم. برایم از زلزله می‌گوید: حدودا ساعت ۱۰ و نیم بود، شام خورده بودیم و رختخواب را گذاشته بودم، بچه‌ها داشتند توی رختخواب بسازی می‌کردند که زمین لرزید، خیلی ترسناک بود، حتی صداها هم ترسناک بودند، بچه‌ها جیغ می‌کشیدند و من دیوار را می‌دیدم که ذره‌ذره می‌ریزد، پسر کوچکم که کنار دیوار در حال بازی کردن بود دیوار کامل روی سرش خراب شد. با این که خیلی ترسیده بودم خودم را به آن سمت کشاندم و با دستم آوار را از روی سرش برداشتم و بیرون کشیدمش، خیلی ترسیده بود و هر قدر صدایش می‌کردم حرف نمی‌زد.

ادامه می‌دهد: زلزله که تمام شد آمدیم بیرون، نگاه که به خانه کردم فقط دو دستی توی سرم کوبیدم، هیچ چیزی از خانم‌ام باقی نمانده بود و فقط خاک بود حتی نتوانستم یکی از وسایلم را از زیر آوار بیرون بیاورم. حالا هم هر هفت نفر مانده‌ایم بدون خانه و وسیله و نمی‌دانم با این علیرضا همان پسر کوچک زهراست که دیوار خانه روی سرش خراب شده، صورتش پر از

که همراش بروم تا خانه‌اش را به من نشان دهد. پیرزن فکر می‌کند دختر مویایل به دستی که کاور هلال‌احمر پوشیده حتما آدم مهمی است و می‌تواند از او بخواهد برایش کاری کند. دلیم نمی‌آید توی ذوقش بزنم و بگویم، به خیرنگار زلزله در حال جیغ‌و‌داد و بازی هستند، نمی‌رود و از کنار پای مادرش تکان نمی‌خورد. کافی است یک بار به چشمانش نگاه کنی تا بفهمی ترس عجیب آن‌جا خوش کرده است.

در حال تلاش برای به حرف آوردن علیرضا بودم که پیرزنی که لباس محلی پوشیده به سمت می‌آید، دست‌ان را می‌کشد و با زبان کردی سعی می‌کند چیزی را به من بفهماند، راه افتادم، زلزله در حال منظورش را بفهمم فایده ندارد که در همین حین یکی از امدادگران هلال‌احمر به کمک می‌آید و حرف‌هایش را برایم ترجمه می‌کند و این که دارد تلاش می‌کند به من بفهماند

به همراش بروم تا خانه‌اش را به من نشان دهد. پیرزن فکر می‌کند دختر مویایل به دستی که کاور هلال‌احمر پوشیده حتما آدم مهمی است و می‌تواند از او بخواهد برایش کاری کند. دلیم نمی‌آید توی ذوقش بزنم و بگویم، به خیرنگار زلزله در حال جیغ‌و‌داد و بازی هستند، نمی‌رود و از کنار پای مادرش تکان نمی‌خورد. کافی است یک بار به چشمانش نگاه کنی تا بفهمی ترس عجیب آن‌جا خوش کرده است.

به همراش بروم تا خانه‌اش را به من نشان دهد. پیرزن فکر می‌کند دختر مویایل به دستی که کاور هلال‌احمر پوشیده حتما آدم مهمی است و می‌تواند از او بخواهد برایش کاری کند. دلیم نمی‌آید توی ذوقش بزنم و بگویم، به خیرنگار زلزله در حال جیغ‌و‌داد و بازی هستند، نمی‌رود و از کنار پای مادرش تکان نمی‌خورد. کافی است یک بار به چشمانش نگاه کنی تا بفهمی ترس عجیب آن‌جا خوش کرده است.

به همراش بروم تا خانه‌اش را به من نشان دهد. پیرزن فکر می‌کند دختر مویایل به دستی که کاور هلال‌احمر پوشیده حتما آدم مهمی است و می‌تواند از او بخواهد برایش کاری کند. دلیم نمی‌آید توی ذوقش بزنم و بگویم، به خیرنگار زلزله در حال جیغ‌و‌داد و بازی هستند، نمی‌رود و از کنار پای مادرش تکان نمی‌خورد. کافی است یک بار به چشمانش نگاه کنی تا بفهمی ترس عجیب آن‌جا خوش کرده است.

به همراش بروم تا خانه‌اش را به من نشان دهد. پیرزن فکر می‌کند دختر مویایل به دستی که کاور هلال‌احمر پوشیده حتما آدم مهمی است و می‌تواند از او بخواهد برایش کاری کند. دلیم نمی‌آید توی ذوقش بزنم و بگویم، به خیرنگار زلزله در حال جیغ‌و‌داد و بازی هستند، نمی‌رود و از کنار پای مادرش تکان نمی‌خورد. کافی است یک بار به چشمانش نگاه کنی تا بفهمی ترس عجیب آن‌جا خوش کرده است.

به همراش بروم تا خانه‌اش را به من نشان دهد. پیرزن فکر می‌کند دختر مویایل به دستی که کاور هلال‌احمر پوشیده حتما آدم مهمی است و می‌تواند از او بخواهد برایش کاری کند. دلیم نمی‌آید توی ذوقش بزنم و بگویم، به خیرنگار زلزله در حال جیغ‌و‌داد و بازی هستند، نمی‌رود و از کنار پای مادرش تکان نمی‌خورد. کافی است یک بار به چشمانش نگاه کنی تا بفهمی ترس عجیب آن‌جا خوش کرده است.

- زلزله ۵٫۷ ریشتری خراسان شمالی ساعت ۲۲:۳۰ دقیقه و ۵۸ ثانیه رخ داد. کانون این زلزله در موقعیت ۵۷٫۲۲ عرض شمالی و ۳۷٫۶۶ طول شرقی ثبت شد.
- این زمین‌لرزه در عمق ۱۱ کیلومتری زمین که کانون مرکزی آن پیش‌گاست و ۲۲ کیلومتری شمال غرب بجنورد رخ داد.
- مناطق تحت تأثیر زلزله ۵٫۷ ریشتری خراسان شمالی تا شعاع ۲۰ کیلومتری کانون زلزله شامل ۹۷ روستا یا جمعیت ۳۱ هزار و ۱۵۰ تن بود و بر این اساس ۳ شهرستان بجنورد، مانه و سملقان متاثر از زلزله بوده و ۱۴ روستا بین ۱۰ تا ۷۰ درصد آسیب دیدند.
- در این حادثه در مجموع ۲ تن جان باختند و ۲۲۵ نفر مصدوم شدند که در ۱۹ روستای حادثه‌دیده عملیات امدادی انجام شد.
- در مجموع ۳۷ تیم اعزام جست‌وجوی نجات و امداد به مناطق زلزله زده اعزام شدند که ۲ تیم از هلال‌احمر استان سمنان و ۳ تیم از گلستان به منطقه اعزام شدند.
- بیشترین خسارت این زلزله در روستاهای قصر فجر، لنگر، بوبرور و پسر کائول بود.
- پس از این زلزله ۲۰۰ نفر مراجعه کننده به بیمارستان‌های استان مراجعه کردند که ۲۰۰ نفر بستری و باقی افراد به صورت سرپایی مداوا شدند.
- به دلیل نشت گاز، خطوط گاز ۱۱ روستا توسط نیروهای امدادی قطع شد و مشکل برق برای تمام روستاها در همان ساعات نخست برطرف شد.
- ۵۴۵ تن بر اثر این زلزله مصدوم شدند، ۱۲ تن از زیر آوار نجات داده شده و ۱۲ تن از سوی هلال‌احمر به مراکز درمانی منتقل شدند و امدادگران هلال‌احمر به ۴۹ تن خدمات درمان سرپایی ارایه کردند.
- ۲۰۹ تیم عملیاتی شامل ۶۷۲ امدادگر و نجاتگر در عملیات هم‌زمان امداد و نجات زلزله بجنورد حضور داشتند و تنها چند ساعت پس از وقوع زلزله ۹۵۵ دستگاه چادر، ۳ هزار و ۲۵۰ بسته غذایی، ۳ هزار و ۲۰۰ تخته پتو، ۲ هزار و ۱۴۵ تخته موکت، هزار شعله والوور، ۵۰۰ عدد کلمن و ۵۳۲ کیلوگرم نایلون میان زلزله‌زدگان توزیع شد.

